



اسلام‌گرایی، توتالیتاریسم زمانه ما

هارتموت کراوس / بهرام محبی

اینترنت



چکیده: در این مقاله، دربارهٔ پیامبر اکرم ﷺ و قرآن کریم، گفتاری غیرصحيح مطرح گردیده و مسلمانان، جریان‌های سیاسی و احزاب موجود در کشورهای اسلامی، اقلیت‌های مسلمان مقیم کشورهای غربی و حکومت‌های کشورهای اسلامی مورد اتهام واقع شده، بدون ارائه اسناد و مدارک اثبات‌کننده که ادعاهای بی‌اساس درباره آنان شده است. آقای کراوس مدعی است که ماهیت واقعی اسلام توتالیتاریسم است و آنچه در غرب درباره اسلام ادعا می‌شود، خشونت است که از اسلام و مسلمانان بروز داده می‌شود و آنچه به‌عنوان اسلام یکپارچه هست و توسط گروهی از مسلمانان مطرح می‌شود فریبی بیشتر نیست و نوع تروریست‌های جهان از میان مسلمانان برخاسته و در گسترش خشونت در جهان نقش داشته‌اند. همهٔ این عوامل از اسلام به‌عنوان جنبشی چندسویه در جهان ساخته و مسلمانان نیز به تبع آن یک‌دست نیستند. وی اسلام را پشتوانهٔ استبداد شرقی و مؤثر در فرهنگ می‌داند که مانع تحقق حقوق بشر و آزادی است.

عنصر خشونت در اسلام‌گرایی

کراوس، در تحلیل خود، به خشونت‌های بربرمنشانهٔ اسلام‌گرایان افراطی، به عنوان یکی از ویژگی‌های این جنبش اشاره می‌کند. وی یادآور می‌شود که «محمد بویری» قاتل «تثوفان گوخ = تثوون گوک»، پس از آنکه این فیلمساز هلندی منتقد اسلام را در تاریخ ۲ نوامبر ۲۰۰۴ با شلیک چند گلوله از نزدیک، از پای درآورد، با خونسردی گلوی او را برید و سپس با ضربه‌ای نیرومند کارد را در سینهٔ او جای داد. بر دستهٔ کارد پیامی چهار صفحه‌ای به چشم

بازتاب اندیشه ۱۰۹۱۱۴

۱۸۶

اسلام‌گرایی،
توتالیتاریسم
زمانه ما

می‌خورد که در آن، از جمله «آیان هیرسی علی» نماینده پارلمان هلند و دیگران نیز به مرگ تهدید شده بودند. بویری که از «فرهنگ کافران» بیزار است، پس از این جنایت، رو به عابری فریاد کشید: «می‌بینید چه در انتظار شماست.» پلیس هند بعدها در خانه «بویری»، فیلم‌هایی ویدیویی یافت که صحنه‌های مراسم سنگسار، سربریدن و قطع آلت تناسلی مردان در ملأ عام را نشان می‌دهند.

افزون بر نمونه یاد شده، هم‌اکنون در سایت‌های اسلام‌گرایان افراطی، ویدیوهای پرشماری دربارهٔ شکنجه، سربریدن و مراسم سلاخی «کافران» وجود دارد. سربریدن «نیک برگز» توسط باند زرقاوی تروریست اردنی در عراق، یا اعدام «دانیل پرل» روزنامه‌نگار یهودی آمریکایی در سال ۲۰۰۲ در پاکستان، نمونه‌های دیگر هستند. پیش از آن نیز فیلمی از یک سرباز طناب‌پیچ شدهٔ روسی پخش شد که توسط یک تروریست چینی با کارد بزرگی سر از تنش جدا می‌شد. از جنوب تایلند نیز گزارش شده که اسلام‌گرایان متعصب، آموزگاران «نامسلمان» را با گلوله از پای درمی‌آورند و سپس سر می‌برند.

این دشمنی‌ها در سراسر جهان، درست همانند گسترش حمله‌های تروریستی و سوءقصد‌های اسلام‌گرایان افراطی، تجلی ارادهٔ آگاهانهٔ نفرتی ویرانگر نسبت به همهٔ کافران، مردان و «نامسلمانانی» است که در برابر استقرار یک حاکمیت جهانی اسلامی، مطابق شیوهٔ زندگی بر پایهٔ الگوی شرع قرار گرفته‌اند. به باور کراوس، مدت‌هاست که کتاب نبرد من هیتلر، همتای اسلامی خود را یافته است. درون مایهٔ این کتاب تازه این است: طرحی نو برای «جهاد اسلامی» به یاری بمب و جنگ‌افزار کشتار جمعی. به همین دلیل، وجود جنگ‌افزار اتمی در دسترس اسلام‌گرایان (در نمونهٔ پاکستان) و تلاش برای دستیابی به آن (در نمونهٔ ایران) بسیار حساس است. عربستان سعودی نیز اعلام کرده که به ساختن بمب اتمی علاقمند است.

ماهیت واقعی اسلام‌گرایی

از دیدگاه کراوس، نفرت ویرانگر پیشگامان اسلام‌گرایی افراطی در سراسر جهان، که مقاصد خود را به شیوه‌های گوناگون بیان می‌کنند، نه آن گونه که بعضی مدافعان اسلام وانمود می‌کند «بیماری روحی» است و نه آن گونه که بعضی شرق‌شناسان «نیک‌سرشت» ضد امپریالیست ادعا می‌کنند، واکنشی قابل فهم در برابر ستم غربی. بلکه باید آن را بیشتر محصول نهایی پردازش به تضاد و بحرانی واپس‌گرایانه، بر پایهٔ یک ایدئولوژی استیلاگرایانه افراطی دید که

از گذرگاه برتری طلبی نظام ارزشی اسلامی، در وحدتی از دین مطلق، جهان بینی مطلق، اخلاق مطلق و دریافتی مطلق از حقوق بروز می کند. این، فی نفسه تجربه «ناب» تناقض های اجتماعی و پیامد بحران های مربوط به آن نیست، بلکه گونه تعبیر این تجارب، مطابق رهیافتی ذهنی به یک ایدئولوژی است. حال این ایدئولوژی هر اندازه می خواهد خردستیز و پریشان باشد.

در کانون قیام اسلامی، نه بیکار علیه سرمایه غربی، بلکه نفرتی افراطی نسبت به فرهنگ مدرنیته یا هر آنچه هنوز از آن باقی مانده است، جای دارد: جدایی دولت از دین، حقوق بشر، آزادی های دموکراتیک، برابری حقوقی زن و مرد و مؤمن و بی دین، حق نقد دین به یاری نوشته، تصویر و صدا و غیره. آنچه اسلام گرایان و بنیادگرایان اسلامی رنگارنگ را برآشفته می کند، تجربه تاریخی واقعی فرهنگی است که از یک جنبش ضد فئودالی و منتقد دین برخاسته است و نیروی عملی - انتقادی پیروزمند خود را نهایتاً از رهایی روحی از تصویر خدامحوری جهان و نیز «خدازدایی» از مناسبات انسان با جهان می گیرد. این انسان گرایی رهایی بخش، تحقیر و خوارشماری خویشتن و از خودبیبگانگی آدمی را هدف گرفته بود و گرفته است، جریانی که با انگاره سپهر متافیزیکی امر الاهی به راه افتاده بود. اسلام گرایی تأثیرگذار در جهان کنونی، چونان توتالیترسیم تازه سده بیست و یکم، اصلی ترین تهدید سیاسی و ایدئولوژیک عصر حاضر است.

پیش از هر چیز دو رویکرد بنیادین واقعیت گریز، منطقی ناهشیاری نسبت به اسلام گرایی و بی خطر جلوه دادن این پدیده را می سازند:

۱. نخست اسطوره ای که اسلام را خوب و اسلام گرایی را بد می داند و از این طریق، هم پیوندهای تکامل دینی و جزم گرایانه و هم مناسبات فرهنگی و تاریخی این دو را می گسلد و مآلاً اسلام گرایی و بنیادگرایی اسلامی را به گونه ای مصنوعی از بستر فکری، تاریخی و اجتماعی آن جدا می کند.

۲. دیگر اینکه با تمرکز بر روی تروریسم که فعالیتی «جنبی» است، از درک کارکرد اسلام گرایی به عنوان یک مجموعه کلی عاجز می ماند.

اسلام در میان افکار عمومی کشورهای غربی، غالباً به گونه ای واقعیت ستیزانه فقط به عنوان دین به معنای پارادایمی برای زندگی مؤمنانه تصور می شود. در حالی که اسلام عملاً فقط «دستگاهی ایمانی» نیست، بلکه یک آموزه جهان نگرانه جامع و مطلق است که به

صورت دین بیان شده و بر پایه سیستم حقوقی مختص به خود، یک ایدئولوژی سیاسی و طرحی برای نظامی استوار است. از این گذرگاه است که اسلام می‌تواند نیروی تأثیرگذار خود را به عنوان مجموعه قوانینی فرهنگی - هنجاری برای یک الگوی حکومتی اقتدارگرایانه و دستگامی دینی و فرهنگی آزاد سازد که درون‌مایه آن یک نظام حکومتی پیشامدرن است.

اسلام‌گرایی چونان جنبشی چندسویه

به باور کراوس، تنها از زمان حملات غوغا بر انگیز تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیست که اسلام به عنوان مناسب‌ترین زمینه برای اتحاد نامقدس دین، خشونت و ترور در سراسر جهان مطرح شده است. به ندرت روزی سپری می‌شود که در آن خشونت‌گران مسلمان، به نام الله و برای خوشایند او، «کافران» را به کام مرگ نفرستند. البته طبعاً همه مسلمانان تروریست نیستند، ولی از سوی دیگر، اکثریت قریب به اتفاق تروریست‌های زمانه ما، مسلمانان عمیقاً معتقدند. برخلاف این ادعای کلیشه‌ای رسانه‌ها که جهادگران خشونت‌طلب، از اسلام برای به کرسی نشاندن اهداف خود به گونه‌ای هدفمند سوء استفاده می‌کنند، باید گفت که تروریست‌های اسلامی و سوء قصدکنندگان انتحاری، به هیچ وجه باز یگرانی نیستند که بخواهند دین خود را آگاهانه و راهبردی تحریف و از آن استفاده ابزاری کنند و به دیگر سخن، تعمداً فریبکاری کنند. برعکس، ما در اینجا با انسان‌هایی سروکار داریم که اعتقادات ژرف دینی دارند و تفسیر خود از امور ایمانی را «تنها تفسیر راستین» می‌شمارند.

فاجعه‌بار آن است که از قرآن و سنت، می‌توان گفت و «الگوهای» بیرون کشید که اقدامات تروریست‌ها را مستدل و توجیه می‌کنند. کراوس در این پیوند به پژوهش‌گرانی استناد می‌کند که در کتاب خود تأکید کرده‌اند، سوء قصدکنندگان و عاملان انتحاری اسلام‌گرا، از نظر روانی تحت تأثیر آخرالزمان (آپوکالیپتیک) اسلامی هستند و در این افق، خود را خادمان واقعی و ابزار الله می‌پندارند. در این زمینه، عنصرهای عرفانی و جذبه نیز نقش دارند که درباره آن پژوهش‌چندانی انجام نشده است. بسیاری از شواهد و قراین بیان‌گر آن است که خودکشی فیزیکی عاملان انتحاری، اقدامی خلسه‌گونه و مقدس‌مانند ذکر در تصوف است که پیش‌درآمد آن، نابودی روحی فرد است. ولی نمی‌توان و نباید اسلام‌گرایی را که روایت ارتدوکس اسلام است، به گونه بروز خشونت‌آمیز و غوغا برانگیز آن فروکاست. بسیار

مهم‌تر و تهدیدکننده‌تر از جنبه بمب‌گذاری تروریستی پدیده اسلام‌گرایی، پراتیک دیکتاتور منشانه روزمره و نیز «تروریسم اخلاقی» آن است.

اصول بنیادین لیبرالیستی مانند آزادی اندیشه، برابری حقوق، حق‌گزینش جهان‌بینی و خودمختاری اخلاقی و غیره لگدکوب می‌شود و انسان‌ها تحت تضيیقات قدرتی مراقب و کنترل‌کننده، پلیس مذهبی، مدارس قرآن، روحانیت مرتجع، خانواده‌ای پدرسالار و باندهای شبه نظامی «پاسداران اخلاق» و خبرچینان قرار دارند. بر این پایه، اگر اسلام‌گرایی و بنیادگرایی اسلامی را به اشکال بروز تروریستی آن فرو و کاهیم، نه تنها آن را ساده، بلکه تلطیف کرده‌ایم.

جنبش اسلام‌گرای توده‌ای، با سیاست روزمره، مؤسسات خیریه، انجمن‌های جمع‌آوری کمک مالی، ساختارهای تدارکاتی، مدارس قرآن، میلیشیای تعقیب و مراقبت و مجازات و غیره، توانی دست کم به همان اندازه چشمگیر و تهدیدکننده دارد. برای نمونه، اسلام‌گرایان در سال‌های گذشته، در مراکش، پاکستان و ترکیه به موفقیت‌های انتخاباتی بزرگی دست یافتند. در بیشتر کشورهای عربی، اسلام‌گرایان احزابی دارند که بین ۱۵ تا ۳۰ درصد مردم طرفدار آن‌ها هستند. این احزاب، در هر صورت فاکتور سیاسی جدی‌ای به شمار می‌آیند و تا مدت‌ها نیز چنین خواهد بود.

برای کراوس، با مفهوم «اسلام‌گرایی» یا «بنیادگرایی اسلامی»، یک جنبش و مجموعه فعالیت‌های (نو) توتالیتر در پیوند است که خود را به چهار صورت اصلی وابسته به هم و با تأثیر متقابل نشان می‌دهد:

۱. به عنوان شبکه‌ای جهانی از هسته‌های تروریستی و زیرساخت‌های تدارکاتی آنها.
۲. به عنوان عملکرد سیاسی روزمره جنبشی توده‌ای در جوامعی که اکثریت آنها مسلمان هستند.

۳. به عنوان سیستم‌های حکومتی تثبیت‌شده دینی - توتالیتر - (ایران، سودان و رژیم پیشین طالبان در افغانستان).

۴. به عنوان فرهنگ گسترش‌یابنده اقلیت‌های مسلمان در کشورهای غربی مهاجرپذیر.
اسلام چونان ایدئولوژی حکومت دینی

کراوس یادآور می‌شود که قرآن و سنت، به عنوان منابع اصلی ایمان اسلامی، خصلتی متضاد و دوگانه دارند. در نتیجه، بدون اینکه تفسیر یزدان‌شناختی یگانه‌ای اعتبار داشته باشد،

تفسیرهای متفاوت و متضادی در کنار هم مشروعیت دارند. ولی در گذر زمان، علما و فقهای پرنفوذ اسلامی، برای برطرف کردن تضادهای قرآن، به اصل نسخ متوسل شدند که بر پایه آن، آیه‌های از نظر زمانی تازه‌تر، می‌توانند آیه‌های پیشین را ابطال کنند.

پیش از هر چیز، گسست اخلاقی و هنجاری میان سوره‌های مکی و مدنی، برای دستگاه ایمانی اسلام اهمیتی چشم‌گیر دارد. پیامبر اسلام ﷺ در مکه با گروه کم‌شماری از هواداران خود در برابر جبهه قدرتمند مخالفان قرار داشت. بنابراین آیه‌های مکی، عمدتاً خصلتی معنوی دارند. در این آیه‌ها با توجه به تناسب قوا، از جنگ و کاربرد خشونت خبری نیست. ولی پس از هجرت پیامبر اسلام ﷺ به مدینه و تشکیل یک جامعه اسلامی در آنجا، محتوای بشارت‌های پیامبر اسلام ﷺ، به گونه‌ای رادیکال تغییر می‌کند و امکان جنگ و تحمیل اراده خود در مقابل دشمنان، مطرح می‌شود.

کراوس نتیجه می‌گیرد که بر این پایه، قرآن و سنت پیامبر اسلام ﷺ به طور عینی، یعنی مستقل از چشم‌اندازهای متغیر تاریخی و سیاسی تفسیرهای ذهنی، دلایل کافی برای مشروعیت یک تعبیر فراساخته نظامی، خشونت‌بار و ناروادار عرضه می‌کنند. از این رو، ادعای یک اسلام یکپارچه میانه‌رو و طرفدار برابری آشتی‌جویانه و مخالف خشونت و نارواداری، فریبی بیش نیست.

به باور کراوس، این ادعا نیز نادرست است که اسلام صرفاً یک دین، ولی اسلام‌گرایی یک ایدئولوژی است.

حتی مسلمانان لیبرال هم اجازه نمی‌دهند اسلام دچار آن چنان تحولی شود که مسیحیت با خصوصی کردن دین از گذرگاه سکولاریزاسیون به عنوان پیامد مدرنیته، به آن تن داد. بر این پایه نیز اسلام به عنوان تنها دین حاکم، فقط یک دستگاه ایمانی خصوصی و ساده نیست، بلکه همزمان یک جهان‌بینی همه‌جانبه، یک دکترین سیاسی و یک ایدئولوژی حکومتی است. بیشتر یک جهان‌بینی سخت دینی و نظم ایدئولوژیک فر دستیزانه است که تنظیم مطلق همزیستی اجتماعی و به‌ویژه زندگی خانوادگی را تا کوچک‌ترین جزئیات هدف گرفته است. در این چارچوب، حاکمیت سیاسی، با تهدید به مجازات‌ها و کنترل آهنین قواعد به مجموعه قوانین اخلاقی پیوند خورده است.

با نگاهی مشخص باید گفت، اسلام به عنوان یک نظام ایدئولوژیک مؤثر در فرهنگ، در خدمت استبداد شرقی است و تحقق حقوق بشر، رهایی جامعه و فردیت را مانع می‌شود.

این مقاله، طبق گزارش مترجم آن (اگر صحیح و کامل باشد) بیش از آن که تحقیقی علمی باشد مجموعه‌ای است از اتهامات، پیش‌داوری‌ها و شکوائیه‌هایی که این جامعه‌شناس آلمانی بر علیه پیامبر اکرم ﷺ اسلام، قرآن، مجموعه مسلمانان، دانشمندان اسلامی و حکومت‌های دینی بدون دلیل و مستند ارائه نموده است.

الف) آنچه از ظاهر این رساله برمی‌آید این است که تنها دلیل و شاهد نام‌برده برای تمام این اتهامات عبارت است از بریده شدن سر چند غربی یا غیرغربی، سنگسار و... و البته برای هر شخص آشنا با احکام اسلام خلاف شرع بودن بعضی از آنها واضح و روشن است.

با رعایت انصاف می‌توان گفت که این جامعه‌شناس آلمانی (و نه اسلام‌شناس) رهیافت‌های صحیحی نیز نسبت به اسلام دارد، مثلاً آنجا که می‌گوید: «در دین اسلام قوانین «الله» که به عنوان آفریننده قادر مطلق جهان و انسان که در قرآن به گونه‌ای جاودانی و قطعی مقرر شده‌اند، تنها دربرگیرنده بیانات معنوی و راهنمایی‌های مربوط به مناسک دینی نیستند، بلکه قواعد، دستورات و رهنمودهایی برای همه گستره زندگی هستند که شخص مؤمن باید از آنها پیروی کند و بر پایه این جدایی دین از دولت اساساً در اسلام منتفی است.»

ولی در هر حال تعداد زیادی از این اتهامات ناشی از ناآگاهی به حقیقت دین اسلام و واقعیت عینی جوامع اسلامی و به خصوص ایران می‌باشد.

اشاره به این نکته هم مهم است که نگارنده به بعضی از اشکالات جهان غرب و عملکرد آن در مقابل جهان اسلام اشاراتی دارد ولی به صورت مشخص جوابی از آنها نمی‌دهد، مانند:

۱. ستم غرب نسبت به اسلام و مسلمانان (خصوصاً تروریسم سازمان یافته و دولتی غرب بعد از ۱۱ سپتامبر که در مناطق مختلف جهان مانند عراق، افغانستان، فلسطین، لبنان و... شاهدیم و نقض حقوق بشر به صورت متعدد توسط داعیان آن مانند زندان‌های ابوغریب، گوانتا نامو، زندان‌های مخفی سیا و...).

۲. چسب کاریکاتورهای توهین‌آمیز نسبت به پیامبر اکرم ﷺ (و تناسب آن بار و امداری).

۳. توهین پاپ بندیکت شانزدهم به پیامبر اکرم ﷺ و مسلمانان صرفاً با استناد به سخنان یک پادشاه (و تناسب این امر با خردورزی، پژوهش و تحقیق).
ب) در نقد شبهات و اتهامات یاد شده باید گفت:

۱. پیامبر اکرم ﷺ
سیره اخلاقی آن حضرت چیزی نیست که بر شخص مطلع از تاریخ اسلام پوشیده باشد و

حتی بعد از ریاست آن حضرت در مدینه، شاهد نمونه‌های فراوانی از این امر هستیم؛ که چه بسا در مواردی به مسلمان شدن افرادی انجامیده است. اما شدت عملی که در بعضی از موارد از آن حضرت شاهدیم، به‌خاطر رفع موانعی بوده که دشمنان و مخالفان آن حضرت در مقابل حرکت اسلام ایجاد می‌کردند؛ همچنان که اولین جنگ مهم آن حضرت در مدینه (غزوه بدر) صرفاً برای بازپس‌گیری اموال مصادره شده مسلمانان مهاجر آغاز شد و پس از فرار کاروان تجاری، این لشکر مشرکان بود که بر جنگ اصرار ورزید.^۱

۲. قرآن و سنت:

اولاً؛ انتساب تروریسم به قرآن و سنت صحیح نبوده و قابل پذیرش نیست که هر برداشتی از این دو منبع اسلامی بدون رعایت ضوابط و شرایط مربوطه صحیح باشد و مسئله قرائت‌های مختلف از یک متن از دیدگاه محققان و صاحب‌نظران اسلامی مردود می‌باشد.^۲

علاوه بر این که علمای بزرگ جهان اسلام جبهه‌گیری واضح و صریحی در برابر تروریسم داشته و دارند و در آموزه‌های مکتب تشیع نیز شاهد اجتناب مسلم بن عقیل از ترور ابن زیاد و استناد او به فرمایش پیامبر اکرم ﷺ است (هیچ مؤمنی با فریب کسی رانمی‌کشد).^۳

ثانیاً؛ مسئله تغییر لحن و موضوع آیات مکی و مدنی به‌خاطر آن است که نزول آیات قرآن به‌صورت تدریجی و در مناسبت‌های گوناگون بوده است و طبیعی است که تا حکومتی تشکیل نشده، بیان احکام مربوط به آن بی‌مورد می‌باشد ضمن اینکه:

۱. آیات مکی که اعتقادات اسلامی و اخلاق و معنویت را بیان می‌کنند حتی در مدینه نیز معتبر بوده و طبق آنها باید عمل می‌شد و هیچ نسخی در کار نبود.

۲. آیه «لا اکراه فی الدین»^۴ که به صراحت از اختیاری بودن پذیرش دین سخن می‌گوید طبق آنچه در شأن نزول آن بیان شده، در مدینه نازل شده است.^۵

۳. آیات بیان‌کننده احکام که در مدینه نازل شده و حتی بعضی از آیات جهاد همراه با توصیه‌های اخلاقی بوده و این یکی از ویژگی‌های اساسی قرآن است که قانون و حکم را با اخلاق همراه نموده است. مثلاً:

«... وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰٓی اَلَّا تَغْدُوْا...! و کینه و دشمنی‌تان با عده‌ای شما را و ندارد به ترک عدالت»^۶

۱. سبحانی، جعفر، فروع ابدیت، قم، بوستان کتاب، چاپ شانزدهم، ۱۳۷۸ ش، ج ۱، صص ۴۸۷-۵۰۷.
۲. خسروپناه، عبدالحسین، کلام جدید، قم، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه قم، ج اول، ۱۳۷۲ ش، صص ۱۴۹-۱۵۸.
۳. مجلسی، علامه محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، مؤسسه الوفا، ۱۴۰۴ ق، ج ۴۴، ص ۳۴۴.
۴. بقره (۲)؛ ۲۵۶.
۵. شیرازی، مکارم، نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج اول، ۱۳۷۴ ش، ج ۲، ص ۲۷۸.
۶. مانده (۵)؛ ۸.

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ؛ و در راه خدا با کسانی که با شما پیکار می‌کنند بجنگید و از حد تجاوز نکنید، چرا که خدا تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد»^۱

«... فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ...؛ [بعد از بیان حکم قصاص] اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص، صرف نظر کند) کفاره (گناهان) او محسوب می‌شود»^۲.

۴. اینکه قرار باشد حکومتی تشکیل شود و نظامی به دنبال تحقق اهدافی باشد و در عین حال هیچ شدت عملی نشان نداده و در مقابل کارشکنی دشمنان هیچ عکس‌العملی از خود نشان ندهد، خلاف عقل و منطق می‌باشد.

۳. اسلام

اولاً؛ حداقل اعتقاد شیعه بر این است که آیات قرآن و گزاره‌های دینی مطابق با عقل و خرد بوده و لذا فلاسفه اسلامی تمام مسائل مربوط به اعتقادات را با ادله عقلی طرح و اثبات نموده‌اند و اصولاً اعتقاد شیعه (و معتزله) بر آن است که با عدم پذیرش عقل به هیچ وجه دین قابل اثبات نیست و البته این امر منافات ندارد با این که پس از اثبات اصل دین به وسیله عقل، خود دین یکی از منابع معرفتی انسان شده و به خصوص در اموری که از دسترس فکر و عقل انسان به صورت موقت یا دائمی به دور است راهنمای انسان باشد، یا مثلاً در بعضی از مسائل برای رعایت مصلحت کلی انسان یا جامعه خط قرمزهایی برای موضوعات فکری انسان وضع نماید و این خط قرمزها در واقع خلاف عقل نبوده بلکه بر پایه عقلی استوار خواهد بود.

ثانیاً؛ نه تنها اسلام با ارزش‌های صحیح انسانی مانند کرامت انسان، آزادی‌های صحیح، حقوق بشر و... مخالف نیست بلکه توصیه‌های فراوانی [البته نه با مبانی غربی، بلکه با مبانی جهان‌شناختی خود] در این زمینه‌ها دارد و نسبت ستیز اسلام با این امور فقط ناشی از ناآگاهی نسبت به اسلام می‌باشد. همچنان که نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر [عهدنامه مالک] به خاطر توجه به همین ارزش‌های انسانی جزو مدارک سازمان ملل محسوب می‌گردد.

۴. مسئله نسخ:

این مسئله ساخته علمای اسلامی نیست، بلکه امری است که از صدر اسلام و چه بسا در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطرح بوده و از قدیمی‌ترین نصوصی که در این زمینه داریم مربوط می‌شود به خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام که در نهج البلاغه آمده است.^۳ بنابراین نمی‌توان نسخ را ساخته علما و فقها دانست.

۱. بقره (۲)؛ ۱۹۰. ۲. مائده (۵)؛ ۴۵.

۳. سید رضی، نهج البلاغه، قم، دار الهجرة، بی تا، خطبه اول، ج ۱، ص ۴۴.

معنای صحیح نسخ: هر چند یکی از معانی لغوی نسخ ابطال است^۱، ولی اصطلاح نسخ آن چنان که این جامعه‌شناس آلمانی پنداشته است به معنای ابطال آیات پیشین نمی‌باشد بلکه:

الف) در اصطلاح صحابه و تابعان و دیگر قدما عبارتست از: صرف مخالفت یک آیه با آیه دیگر در ظهور لفظی، حتی اگر این مخالفت به نحو عموم و خصوص مطلق باشد یا اینکه یکی از دو آیه مطلق بوده و دیگری مقید باشد.^۲

ب) در اصطلاح علمای علوم قرآن: رفع حکم ثابت به گونه‌ای که اگر ناسخ نمی‌آمد حکم اول باقی می‌ماند و وقتی که نسخ آمد حکم سابق از زمان رفع برداشته می‌شود نه از ابتدا.^۳ معنای اصطلاحی دوم چه بسا به معنای ابطال نزدیک باشد، ولی مشکل اینجاست که محققان علوم قرآن با بررسی آیات متعددی که به عنوان مصداق نسخ به این معنا ذکر شده است به صورت مستند وجود نسخ در آیات را رد کرده‌اند^۴ و توضیح داده‌اند که تناقض ابتدایی که در بعضی از آیات به نظر می‌رسد ناشی از عدم تحقیق و دقت است و با تأمل کافی در معنای آیات جایی برای این تناقضات باقی نمی‌ماند. هر چند که اصل وجود نسخ در شریعت اسلامی امری پذیرفته شده است^۵ همچنان که در ادیان گذشته نیز شاهد آن هستیم^۶ و اشکالات احتمالی مربوط به این قضیه نیز در جای خود جواب داده شده است.^۷

۵. حکومت اسلامی و جریانات سیاسی

اولاً: هر چند اسلام دارای نظام حکومتی بوده و در اسلام سیاست عین دیانت است، ولی در طول تاریخ اسلام (به جز دوره‌هایی استثنایی) حکومت برآمده از نظام حکومتی اسلام حاکم نبوده و دولت‌ها و دولت‌مردان نتیجه فکر اسلامی نبوده‌اند، همچنان که امروز هم حکومت‌هایی مستبد و غیر دموکراتیک (و از قضا مورد حمایت غرب) در جهان اسلام حاکم هستند که نه تنها اعتقادی به اسلام سیاسی ندارند و ادعای اسلامی بودن خود را ندارند، بلکه به خاطر احساس خطری که از اسلام‌گرایان راستین دارند: همواره آنان را تحت فشار قرار می‌دهند و این که در کشوری مانند عربستان به بعضی از جریانات اسلامی اجازه فعالیت و تا حدی آزادی عمل داده می‌شود، صرفاً به خاطر بهره‌برداری از

۱. حکیم، سید محمدباقر، علوم القرآن، قم، مجمع الفکر الاسلامی، ج هفتم، ۱۴۲۶ ق، ص ۱۹۲.

۲. همان، ص ۱۹۳.

۳. میر محمدی زرنندی، سید ابوالفضل، تاریخ و علوم قرآن، قم، جامعه مدرسین، ج چهارم، ۱۳۷۵، ص ۲۰۵.

۴. همان، صص ۲۶۸-۲۰۷، رک: خوئی، سید ابوالقاسم، البیان، قم، دارالکتب، ج پنجم، ۱۳۸۴ ش، صص ۲۸۶-۳۸۰ و علوم القرآن، صص ۲۰۷-۲۱۴ و معرفت، محمد هادی، التمهید، ج ۲، صص ۴۱۴-۲۷۳.

۵. علوم القرآن، ص ۲۰۳ و البیان ص ۲۸۳.

۶. البیان، صص ۲۸۳-۲۷۹ و علوم القرآن، صص ۱۹۹ و ۱۹۸.

۷. البیان، صص ۲۷۹-۲۷۷ و علوم القرآن، صص ۱۹۸-۱۹۵.

این امور برای تثبیت پایه‌های حکومت می‌باشد. بنابراین ما هم از این حکومت‌ها دفاع نکرده و آنها را ضد اسلام و انسانیت می‌دانیم و تنها به دفاع از نظریه و ولایت فقیه که در ایران حاکم است می‌پردازیم.

ثانیاً؛ در جمهوری اسلامی ایران نیز بسیاری از مسائل وجود دارد که از دیدگاه اسلام قابل پذیرش نیست و در طول سی سال برپایی این حکومت، اشکالاتی را شاهدیم که عمدتاً ناشی از عقب‌افتادگی‌های فرهنگی، دینی، عقیدتی، علمی به ارث رسیده از دوران طاغوت، دشمنی‌ها و کارشکنی‌های دشمنان داخلی و خارجی که حجم بسیار کوچکی از آنها برای نابود کردن چندین انقلاب کافی بود، اشتباهات فردی، نبود تجربه کافی و دیگر عوامل گریزناپذیر بوده است که طبیعتاً این امور نمی‌تواند اشکالی نسبت به نظریه مترقی ولایت فقیه محسوب گردد.

ثالثاً؛ توتالیتر که از آب‌بخور استبداد و دیکتاتوری سیراب می‌شود، در اندیشه سیاسی اسلام جایگاهی ندارد. حکومت و اداره جامعه، پس از نبی اکرم ﷺ و امامان معصوم ﷺ در عصر غیبت کبری به نائبان عام حضرت ﷺ واگذار شده است که عادل، پرهیزکار و مخالف هوا و هوس‌اند؛ مبنای کارشان به جای استبداد، مشورت است، از قانون الهی پیروی کرده و نظر شخصی ندارند. در جمهوری اسلامی ایران، رهبری حکومت اسلامی که همان ولی فقیه باشد، به واسطه مجلس خبرگان که برگزیده مردم هستند، تعیین می‌شود. رهبر حکومت اسلامی در پیشگاه قانون مانند مردم عادی است و حکم و دستور ولی فقیه که برگرفته از دین است، حالت استبدادی و ستم‌کارانه ندارد. در نگاه عمیق، حاکم خداست و حکم رهبری شامل خود او نیز می‌شود.

همت حکومت اسلامی، بسیج نیروها جهت رساندن جامعه به سعادت مادی و معنوی است، نه به سوی اهداف شخصی و گروهی که کار حکومت‌های توتالیتر می‌باشد.^۱ رابعاً؛ همچنان که گفته شد نظام‌های حکومتی کشورهای اسلامی قابل دفاع نیست و آنچه به عنوان ایراد در مورد ایران مطرح شده است؛ مانند وجود دیکتاتوری، تلاش برای دستیابی به جنگ‌افزار اتمی، نفوذ و کنترل مدارس قرآن و... ناشی از ناآگاهی نسبت به وضعیت موجود می‌باشد. چرا که به صورت ملموس ما شاهد خلاف این امور در ایران هستیم.

خامساً؛ همچنان که ذکر شد در طول سی سال پس از انقلاب، ایران با دشمنی‌ها و کارشکنی‌ها و تحریم‌های زیادی مواجه بوده است، ولی با این وجود توانسته خود را به قله‌های علم و فناوری نزدیک نماید؛ به گونه‌ای که دشمنان را نگران کرده و سعی دارند با

۱. لطفی، رحیم، مجله مبلغان، قم، مرکز تخصصی تبلیغ حوزه علمیه قم، شماره ۶۵، بخش آشنایی با اصطلاحات.

انواع تحریم‌ها از تبدیل نظام اسلامی ایران به کشوری مدرن و پیشرفته و مطرح در سطح جهان جلوگیری نمایند. حال که از جهت استقرار دموکراسی و مردم‌سالاری نیز پیشرفت چشم‌گیری داشته، به‌گونه‌ای که در طول سی سال، سی انتخابات مهم برگزار کرده و توانسته است رکورد بی‌سابقه حضور ۸۵ درصدی را برای انتخاب رئیس‌جمهور دهم رقم زند؛ امری که در غرب نیز خبری از آن نیست.

سادساً؛ بسیاری از حکومت‌های کشورهای اسلامی، احزاب و جریانات سیاسی داخل این کشورها، اقلیت‌های مسلمان در کشورهای اروپایی و بقیه مسلمانان مرزبندی مشخصی با تروریست‌ها داشته و آنها را طرد و محکوم نموده‌اند و چه بسا ضربه‌های شدیدی هم از تروریست‌های به‌ظاهر مسلمان دیده‌اند. بنابراین متهم کردن مسلمانان به تقسیم‌کار راهبردی برای ضربه زدن به غرب یا از روی ناآگاهی است و یا از روی تعصب و عناد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی